

بسترهای مقاومت در اشعار محمدعلی شمس‌الدین

محمد صالح شریف عسکری

دانشیار دانشگاه خوارزمی تهران

لیلی اصل رکن آبادی*

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی تهران

(۱۸۵-۲۰۴)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۷/۲۸

چکیده

ادبیات مقاومت به عنوان یکی از انواع جدید ادبی، در بسیاری از کشورهای عربی و غیر عربی، رایج است. برخی شاعران این عرصه، سهم بسزایی در روند تصویر آفرینی‌های زیبا و خیال‌انگیزی‌های پویا داشته‌اند که محمدعلی شمس‌الدین شاعر متعهد لبنانی یکی از آن شاعران است. او از یک سو همچون دیگر شاعران نو پرداز معاصر برای بیان دیدگاه‌های خویش، از طریق به کارگیری فراوان پارادوکس به آشنایی زدایی دست زده و بدین شیوه شعر مقاومت را از خطر روزمرگی و ابتدال نجات داده است و از سوی دیگر از الگوهای دینی و اسطوره‌های تاریخی در جهت خلق تصاویر هنری بسیار زیبا، بهره برده است. از بررسی اشعار شاعر اینچنین بر می‌آید که وطن دوستی، و پایبندی به ارزش‌های اعتقادی و دینی از مهمترین مصادیق و عناصر مقاومت در اشعار وی به شمار می‌آید.

واژه‌های کلیدی: ادبیات مقاومت، محمدعلی شمس‌الدین، رمز، طبیعت، شعر.

* پست الکترونیکی نویسنده مسئول: rokn56@yahoo.com

۱- مقدمه

ادبیات مقاومت به شعرها، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها، سرودها، ترانه‌ها و تصنیف‌هایی گفته می‌شود که در دوران خاصی از تاریخ ملتی بوجود می‌آید، و هدف از آن ایجاد روحیه مبارزه و مقاومت در مردم است. معمولاً این نوع آثار در حوزه خاصی بوجود می‌آید، و اگر هنرمندان پرداخته شوند از حیطة تنگ ادبیات قومی و ملی بیرون می‌آیند و به صورت شاهکارهای ادبیات، ماندگار می‌شوند. این ادبیات از زشتی‌ها و پلشتی‌های بیداد داخلی و تجاوزگری‌های بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با زبانی هنری سخن می‌گوید. (شکری، ۱۹۷۹م: ۱۰). در این نوع از ادبیات سخن در جایگاه تفنگ و سلاح قرار می‌گیرد، این در حالی است که تاثیر سلاح و تفنگ، محدود به عرصه جنگ است، اما تاثیر سخن ادبیات پایداری پیوسته ادامه دارد. (مصطفوی نیا، ۱۳۹۰ش: ۵۶۸).

شرایط و موقعیت‌هایی مانند خفقان و استبداد داخلی، عدم آزادی‌های سیاسی فردی و اجتماعی، بی‌قانونی‌های نظام حکومتی، اشغال میهن و خاک کشور با هدف غصب سرمایه‌های ملی و فردی و ... باعث خلق آثاری تحت عنوان ادبیات پایداری می‌گردد. از بارزترین ویژگی‌های ادب مقاومت کاربرد واژه‌های جدید، ترکیبات تازه و به کار بردن تلمیح و تضمین است.

محمدعلی شمس‌الدین شاعری از جنوب لبنان است، لبنانی که تمامی جهان را با عینک آن می‌بیند؛ زیرا عشق به این مکان، وجود شاعر را مالا مال کرده است، تمامی ذرات این خاک و حتی دود و گرد و غبار این منطقه، جایگاهی والا نزد شاعر دارد. عشق و علاقه وی به خاک جنوب چنان در وجودش ریشه دوانده که زبان شعریش را نیز تحت تأثیر قرار داده است. عشق به وطن در اشعار شمس‌الدین تا سرحد پرستش پیش می‌رود. از جمله قصیده‌هایی که دال بر این مدعاست قصاید: *فتی الرمان، جبل الريحان، دخان القرى وموشح إلى أعمدة الريح الجنوبية* است، که آکنده از عشق و علاقه وافر شاعر نسبت به محل تولد خویش است، به همین روی با تمام وجود و با سلاح برنده شعر به دفاع از زادگاه و سرزمین خویش می‌پردازد. از وجوه مقاومتی شاعر

بیان اعتقادات و مسائل فرهنگی - اسلامی و اشاره به زبان ملی، و بهره‌گیری از فرهنگ و میراث اسلامی - عربی و فراخوانی چهره‌های مقاومتی دینی و ملی است. شاعر با این کار در پی احیای گذشته شریف و پرافتخار مسلمانان است، گذشته‌ای که اکنون جز نامی از آن باقی نمانده است! نگارندگان در این جستار در پی جواب دادن به سؤالاتی از این قبیل اند: (۱) سبک و ساختار شعر مقاومتی محمد علی شمس‌الدین به چه صورتی در دیوان وی بازتاب یافته است؟ (۲) آیا شعر مقاومتی محمد علی شمس‌الدین، وجوه و اشکال مختلفی دارد یا اینکه روال و رویه یکسانی را طی کرده است؟

نگارندگان پیرامون واکاوی جلوه‌های مقاومت در اشعار شمس‌الدین، بر اساس روش تحقیقی - کتابخانه‌ای، ابتدا مختصر مطالبی را پیرامون ادبیات مقاومت، زندگانی و شخصیت شمس‌الدین و دیدگاه‌ها و آثار وی بیان کرده‌اند و آنگاه مهمترین موضوعات هویتی - مقاومتی را اعم از: وطن، طبیعت و ارزش‌های قومی و ملی به صورت جداگانه مورد مذاقه قرار داده‌اند. هدف نگارندگان از این تحقیق بررسی زمینه‌های موردی تجلی جلوه‌های مقاومت در اشعار شمس‌الدین بوده است، تا اینکه از این طریق بتوانند گامی هرچند کوچک در راه احیای آرمان‌های مقاومت و انسان‌سازی برداشته باشند. در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت: پیرامون بُعد مقاومت در اشعار شمس‌الدین کتاب یا مقاله‌ای که به تمام جوانب مقاومت در اشعار وی پرداخته باشد، منتشر نشده است. اما نظر به اینکه شمس‌الدین به عنوان یک شاعر با ساختار شعری محکم، بدیع، پرمحتوا و متمایز در شعر معاصر لبنان مطرح است، مقالات و کتبی درباره این شخصیت به رشته تحریر درآمده است، که از آن جمله می‌توان به مقاله «محمدعلی شمس‌الدین - شاعر الرؤیا و العدم - قراءة نقدية في ديوانه الأول - قصائد مهربة إلي حبيبي آسيا» اشاره نمود، که به نقدی تحلیلی درباره اولین دیوان شاعر با عنوان «قصیده‌های قاجاقی به نگار من آسیه^۱» می‌پردازد. همچنین می‌توان به کتاب «النص الشعري المقاوم في لبنان، البنية و الدلالة» تألیف استاد علی زیتون اشاره نمود، که در قسمتی از آن با عنوان «کفرمان» به تحلیل قصیده «فتی الرمان و شعرية الشهادة» از اشعار شاعر پرداخته است.

علی زیتون در کتاب دیگری با عنوان «لغة محمدعلي شمس الدين الشعرية» به صورت اجمالی به تبیین ساختارهای درونی اشعار شاعر پرداخته است. ناگفته نماند که آثاری که در این زمینه به رشته تحریر درآمده به صورت دقیق و کافی به مسأله مقاومت نپرداخته و نگاه این آثار به مقاومت نگاهی گذرا است. بنابراین این مقاله برای پر کردن خلأ موجود در این زمینه به رشته تحریر درآمده است.

۲- زندگانی محمدعلی شمس‌الدین

محمدعلی شمس‌الدین در سال ۱۹۴۲ میلادی در روستای «بیت یاحون» در جنوب لبنان به دنیا آمد. وی دوران کودکی و نوجوانی خود را در خانواده‌ای مذهبی و اهل علم در طبیعت جنوب لبنان گذراند. زندگی در طبیعتی که شاعر از آن با عنوان بهشت زمینی یاد می‌کند در مقابل سربازان اسرائیلی که در حدود مرزی و مقابل خانه‌اش مشغول نگهداری بودند، او و خانواده‌اش را ملزم به حمل سلاح جهت حفاظت و مقابله با دشمن نموده و از او شاعری مبارز و مقاوم ساخت. (مصاحبه با شاعر در تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۳ ش)^۲. شمس‌الدین پس از گذراندن مراحل مقدماتی تحصیل در روستا، برای تکمیل تحصیلاتش عازم بیروت گردید. وی پس از پایان تحصیلات متوسطه به مرکز تربیت معلم راه یافت و سپس در رشته حقوق از دانشگاه لبنانی در مقطع لیسانس فارغ‌التحصیل شد. پس از آن، در رشته ادبیات عربی مرحله فوق لیسانس را با موفقیت سپری نمود و در مقطع دکترا موفق شد که در رشته تاریخ، تحصیل خود را به پایان رساند. (همان). مهم‌ترین تألیفات شعری شاعر عبارتند از:

«قصائد مهربة إلى حبيتي آسيا»، «غيم لأحلام الملك المخلوع»، «أناديك يا ملكي و حبيبي»، «لشوكة البنفسجية»، «طيور الي الشمس المصرة»، «ادميرال الطيور»، «أما آن للرقص أن ينتهي؟»؛ «يحرث في الآبار»، «منازل النرد» (مصاحبه با شاعر در تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۳ ش).

طبیعت بسیار زیبا و بهشت گونه خانه کودکی، جو مذهبی خانواده، نقش تأثیرگذار فرهنگی اسلامی پدر بزرگ محمدعلی و دسترسی کامل به کتابخانه‌ای خانوادگی که شامل دیوان‌های شعری، کتب فلسفی و فقهی بود، از عوامل مؤثر در شکوفایی ذوق شعری شاعر است. قهرمانان تاریخی - دینی، قهرمانان اصلی اشعار و قصاید او را

تشکیل می‌دهند. (مصاحبه با شاعر در تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۳ ش).

نکته قابل ملاحظه اینکه در زمان کودکی، پدر محمدعلی در فلسطین کار می‌کرد، پس از مدتی مادر مجبور شد به بیروت نقل مکان نماید. همراهی محمدعلی با پدر، و دوری او از مادر در یک دوره زمانی، باعث رقیق‌تر گردیدن شعور عاطفی او گردید، به گونه‌ای که در همه اشعار او شاهد ردپایی از عشق و عاطفه به مادر هستیم. شاید بتوان گفت که کمتر قصیده و یا قطعه‌ای از شاعر را می‌توان یافت که از این رقت عاطفی خالی و یا بی بهره باشد، و بنا به قول خود شاعر: (در اشعار من ذوق و اشتیاقی به مادر وجود دارد؛ چرا که مرسوم است مادران فرزندانشان را پرورش دهند اما من نزد مادر پرورش نیافتم؛ چون او از من دور بود. بنابراین این عاطفه و اشتیاق به مادر در همه قصیده‌های من وجود دارد.) (همان).

حیات ادبی شمس‌الدین سه مرحله گوناگون را طی کرده است.

اولین مرحله زندگی ادبی شاعر مرحله مقدماتی است که شاعردها قصیده می‌سرایند، اما هیچ یک را منتشر نمی‌سازد، زیرا می‌خواهد قصیده‌ای محکم و دور از نقص بسراید. مرحله دوم زندگی ادبی شاعر از سال ۱۹۷۵ میلادی آغاز می‌گردد، زمانی که شاعر موفق می‌شود ۵ یا ۶ دیوان را بسراید. در این مرحله شاعر، عاشق بلاغت، وزن، موسیقی و قوت کلام می‌شود؛ به طوری که احساس می‌کند با کلمات بر جهان چیرگی می‌یابد. اولین دیوان شاعر در این مرحله «قصائد مهربة إلی حبیبی آسیا» (قصیده‌های قاچاقی به نگار من آسیه) نام دارد. در این دیوان شاعر از زمین، انسان، عشق، مرگ، جایگاه انسان در جهان و کشمکش او در مقابل ظلم در شکل و هیأت رمز، استعاره، و تشبیه سخن می‌گوید.

مرحله سوم زندگی محمدعلی مربوط به حالت تصوف گونه اشعار او است. در این حالت از دید و منظر شاعر، درخت به نقش زن درآمده و صخره انسان می‌شود، به عبارت دیگر شاعر به تشخیص پردازی عناصر طبیعت می‌پردازد و از این تشخیص پردازی صوفیانه لذت می‌برد و از این طریق به طرح پرسش‌های جدیدی

با الهام از تأثیرات تصوّف اسلامی پرداخته و از دل مشغولی‌های عام سخن می‌گوید (مصاحبه با شاعر در تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۳ ش).

ویژگی مقاومت در اشعار محمد علی شمس‌الدین در مهم‌ترین عناصر هویتی اعم از: وطن و سرزمین، طبیعت و ارزش‌های فرهنگی و اعتقادی شکل گرفته است؛ به همین روی ذیلاً به بازتاب و تجلی هر یک از مفاهیم نامبرده در شعر وی پرداخته و وجوه مقاومتی آن را مورد مذاقه قرار خواهیم داد.

۲-۱- وطن

ارتباط محمد علی شمس‌الدین با وطن خویش و با تمام ذرات خاک آن، ارتباطی فراتر از دوستی و خویشاوندی است، ارتباطی است که گویا شاعر وجود خویش را از ذرات آن سیراب می‌گرداند، و به دیده عبادت و قدسیت بدان می‌نگرد! شاعر در قصیده «زمن الجوع» به این مهم می‌پردازد و وطن خویش را به منزله هستی و وجود معرفی می‌کند، و آنرا به مادری مانند می‌کند که در حد پرستش دوستش داشته و با دیده طهارت بدان می‌نگرد:

... (بیت یاحون) هِيَ الْأُمُّ الصَّغِيرَةُ / تُعَجِّنُ الدَّمْعَةَ وَالْجَمْرَ وَأَقْمَارَ السَّوَادِ / ثُمَّ تَبْكِي، حِينَ تَدْعُوهَا الْوُجُوهَ الْمُسْتَدِيرَةَ / - أطمعينا... أيتها الأم التي نعبدها / (تنفخ الأم عن الجمر الرماد) / - أطمعينا... / (تلعن الأم الرماد) / أطمعينا... / (كيف لا تبض أعصاب الرماد؟) / - أطمعينا... / (لم يعد غير الصدي...)/ ط...ع...م...ي...ن...ا... (شمس‌الدین، ۲۰۰۹م: ۳۵-۳۶).

(ترجمه:... (بیت یاحون) همان مادر کوچک است / مادری که اشک و اخگر و ماههای تاریکی را با هم عجین می‌کند / سپس آن سان که چهره‌های حیران او را می‌خوانند، گریه و زاری سر می‌دهد! / غذایمان ده... ای مادری که تا سرحد پرستش دوستت داریم! / مادر با فوت خویش خاکستر را از اخگر می‌زاید / ای مادر طعاممان ده... / (مادر خاکستر را لعنت می‌کند) / طعاممان ده... / (مگر حیات در رگ و پی خاکستر جریان دارد؟) / - طعاممان ده... / اما فقط پژواک است که تکرار می‌شود / ب...م...ا...غ...ذ...ا...ب...د...ه...

شاعر با تعبیر «مادر کوچک» از روستای خود بیت یاحون، به عطوفت و نعمت‌های بی‌منت سرزمینش اشاره می‌کند؛ مادر کوچکی که اشک و اخگر و روزگاران سیاه و تاریک تجاوز دشمنان، طاقت او را گرفته، مادری که منشأ رزق و روزی است اما آتش

و خاکستر امانش را بریده است. واژه «أم» در اینجا نماد وطن است و برای آن صفت «صغیره» آمده؛ زیرا «بیت یاحون» خود یک روستاست و بخشی از سرزمین اصلی به شمار می‌آید. در تمامی ادبیات‌ها «اقمار» نماد روشنایی به شمار می‌رود که پرده‌های تاریکی را بر می‌افکند؛ اما در اینجا می‌بینیم که شاعر از یک پارادوکس استفاده کرده و برای «اقمار» تاریکی «سواد» را در نظر گرفته است که این خود یکی از راه‌های آشنایی‌زدایی^۳ در ادبیات به شمار می‌رود و شاعر بدین شیوه در صدد آن بوده تا به این مطلب اشاره کند که حتی ماه نیز یار و یاور ستمکاران گشته و به جای روشنایی، به مزدوری برای تاریکی تبدیل شده تا مجالی برای اقدامات شوم اشغالگران در تاریکی شب فراهم آید. لازم به ذکر است که این شیوه آشنایی‌زدایی یکی از شگردهای شمس‌الدین است؛ زیرا او در جایی دیگر از دیوان خویش درباره «طیور ابابیل» همین منظور را اراده کرده است؛ پرنندگان ابابیل را که در قرآن به امر خداوند جهت نابودی ظلم و ستم ظاهر شدند، از کارکرد مثبت خود خارج کرده، و آنها را پرنندگانی معرفی می‌کند که برای از بین بردن حق و حقیقت و جهت نابودی انسانها بر زمین ظاهر شده‌اند (زیتون، ۲۰۰۹م: ۸۹). از سوی دیگر زدودن خاکستر از روی اخگر به معنای فراهم سازی شرایط برای انقلاب است؛ زیرا «جمر» نماد خیزش و حرکت است. شاعر در ادامه می‌گوید: دیگر توانی برای انقلابیان نمانده و از این رو مادر «وطن» نیز نمی‌تواند برای آنها کاری انجام دهد و به همین جهت وقتی فرزندان آن سرزمین از مادر خویش طلب یاری می‌کنند جز پژواک صدای خویش - که رمز ناامیدی است - چیزی نمی‌شنوند. شاعر در قصیده «فتی الرمان» می‌گوید:

قم تأمل / کل من مات علی جلجة الأوطان قام / لم تمت هذي العصافير علی التل / ولا مات
الحمام / ... والرمان دار / ودم يتل في أغصانه / والأرض دار / كلما دارت علی الرمان أوجاع
القرى / شط المزار / هكذا كان / و ماذا كان؟... (شمس‌الدین، ۲۰۰۹م: ۱۸۱/۲).

(ترجمه: بایست و بنگر! / هر که مرد با صدای زنگ وطن دیده از دل خاک بیرون کشید / این پرنندگان بر روی پشته نمرده‌اند / و آن کبوتر نیز نمرده است /... / (روستای کفر) رمان منزلگهی است (مالامال از اندوه) / و خونی است که در شاخه های آن جاری است / زمین از

فرط اندوه به خود می‌پیچد/ هر بار که بر کفر رمان دردهای روستاها فرود می‌آید/ و بدینسان دیدار ما دور شد/ بدینسان بود/ و چه بود؟...

«کفر رمان» نام روستایی زیبا در سرزمین جنوب در نزدیکی زادگاه شاعر است، روستایی که تجاوز و اشغالگری دامنه آن را هم فرا گرفته است. شاعر با آوردن عبارت «كُلُّ مَنْ مَاتَ عَلَى جُلْجَلَةِ الْأُوطَانِ قَامَ» می‌خواهد جوانان کفر رمان را متوجه این امر سازد که عشق به وطن می‌تواند مردگان را زنده کند، حال شما را چه شده که زنده‌اید اما هیچ اقدامی برای پیروزی مقاومت انجام نمی‌دهید؟ «عصفور» در ادبیات مقاومت عربی کنایه از کودکان پاک و بی‌گناه است، و «تلّ» جایی است برای بازی کودکان. شاعر با آوردن عبارت «لَمْ تَمُتْ هَذِي الْعَصَايِرُ عَلَى التَّلِّ» می‌خواهد این نکته را متذکر شود که ما همچنان امیدهایی برای پیروزی داریم؛ زیرا این کودکان روزی به باز و عقاب تبدیل خواهند شد و در راه مقاومت خواهند کوشید. اگر «رمان» را اسم روستای شاعر در نظر بگیریم باید «اغصان» را خیابان‌ها و کوچه‌های آن منظور کنیم که همواره خون شهیدان و بی‌گناهان در آن جاری می‌شود؛ چرا که این معنا را می‌توان به قرینه جمله بعد «کلما دارت...» دریافت که شاعر از مصیبت‌های همیشگی وارد آمده بر این روستا سخن می‌گوید، او بیان می‌دارد: همچنان که زمین می‌چرخد، مصیبت‌ها و دردها نیز به همراه آن می‌چرخند و تا کنون اتفاق نیفتاده که زمین بچرخد و دردها از حرکت بایستند.

وی در قصیده «وردة علی درب القوافل» می‌گوید:

"بیتُ یاحون" كهوفٌ وثنيةٌ / ... وردةٌ عالقةٌ في جسدِ الأرضِ الشريفةِ / والسمكانُ / قَدْرٌ يفترسُ (الوجه- الطريدة) / ... (شمس‌الدین، ۲۰۰۹: ۳۴/۱).

(ترجمه: «بیت یاحون» اکنون به غارهایی برای بت پرستی تبدیل شده است / ... بیت یاحونی که گلی آویخته بر تن زمین آواره است / بیت یاحون مکان است / و تقدیری است که چهره را و همچنین شکار خود را به دام مرگ می‌اندازد).

تعابیر «گلی آویخته بر زمین آواره» و «مادر کوچکی که اشک و اخگر و ماههای تاریکی را با هم عجین می‌کند» و «مشتی از دود» برای روستای «بیت یاحون» که زادگاه

محمد علی شمس‌الدین در جنوب لبنان است، بیانگر اوج ستمی است که بر این سرزمین رفته و قلب شاعر را مالا مال از غم و اندوه نموده است. وی با آوردن تعبیر «کهوف و ثنیه» به این مطلب اشاره دارد که پیش از این در این مناطق مساجدی برپا بوده و زاهدان و عارفان و خداپرستان دیر زمانی در این مکان‌ها به یکتاپرستی مشغول بوده‌اند، اما هم اکنون به مکانی برای بت پرستی ستمکاران و اشغالگران تبدیل شده است. واضح است که شاعر با بهره‌گیری از تعبیر فوق به آشنایی زدایی و برجسته سازی دست زده است. همچنین در قصیده «کف العباس» می‌گوید:

حِينَ تَغَادِرُ مَمْلَكَتَكَ / مَرْكَاتِ الطَّيِّبِ / وَرَوْتُ زُرَائِبِكَ السَّفَلِيَّ / وَثُعَاءَ الْمَاعِزِ وَالْأَغْنَامِ /
 عَلَى أَبْوَابِ اللَّيْلِ السَّاكِنِ / فِي قَرْيَتِكَ الْمَهْجُورَةِ / ... / حِينَ تَغَادِرُ كَوْفِيَّاتِ الْفَلَاحِينَ الْبِيضَاءِ /
 وَعِيُونَ نَسَائِهِمُ الْخَزْرِيَّةَ / وَحَدَقَاتِ الْأَطْفَالِ / وَأَشْكَالَ الْغَيْمِ عَلَى الْأَفْقِ السَّائِلِ / ... / حِينَ
 تَغَادِرُ مَمْلَكَتَكَ / أَنْظُرُ... (همان: ۳۶۵/۱).

(ترجمه: آن سان که سرزمینت را ترک می‌گویی / همان کلبه گیلینات / و وقتی که با سرگین آغل‌ها / و صدای گله بزها و گوسفندها بدرود می‌گویی / هنگامی که شب بر همه جا سایه افکنده / در دهکده مهجور و خلوت شده‌ات.. / آن سان که چغیۀ سفید کشتکاران / و چشمان گرد زنانشان / و چشمان کودکان / و نقش‌های گوناگون ابر بر افق سیال را ترک می‌گویی... / آن سان که از سرزمینت می‌روی / (پشت سرت را) بنگر...).

شاعر معتقد است مهاجرت از وطن به معنای فراموشی آن نیست چه بسا دوری از سرزمین، عشق و شوق به زادگاه را دو چندان می‌کند. همان گونه که پیامبر اکرم (ص) از وطن هجرت کرد تا اسلام جاودانه بماند (مصاحبه با شاعر در تاریخ ۱۰/۲۳/۱۳۹۰ ش). شاعر عاشق زمینی است که در آن زاده شده، سرزمینی که ریشه‌هایش در آن است، وطنی که در آن قدم زده، آن را می‌شناسد، از گیاهانش تغذیه می‌کند، از چشمه‌هایش می‌نوشد و از حرکت رودهایش جان می‌گیرد، زیبایی‌هایش را می‌بیند و لمس می‌کند. حس می‌کند و درک می‌کند که این خاک عزیز با چه مشکلاتی مواجه است. «اللیل» نماد جور و ستم فراگیر است و شاعر صفت «ساکن» را برای آن ذکر کرده تا بگوید این ظلم و ستم مستقر گشته و هیچ تحرکی از جانب مقاومت صورت نمی‌پذیرد که آرامش

آن را بر هم زند. «فلاح» در این بخش از شعر نشان دهنده گرایش اقتصادی شاعر است و ذکر چفیه سفید در کنار لفظ «فلاح» نشان دهنده حفظ هویت عرب‌ها است و شاعر می‌خواهد بگوید هر کجا می‌روی اصالت خویش را رها نکن. «نگاه کودکان و زنان» به معنای انتظار و امید آن‌ها به بازگشت است تا آن‌ها را از زیر یوغ ستم اشغالگران نجات دهی. «ابر» نماد آماده شدن شرایط برای فرود آمدن باران (انقلاب) است و شاعر با آوردن عبارت «أشكال الغيم على الأفق السائل» در پی القای این مطلب است که مردمان ما استعداد و توانایی انقلاب را دارند و شرایط نیز کم کم آماده می‌شود و آنگاه که تو برگردی به خروش خواهند آمد.

۲-۲- طبیعت

بی تردید در همه جای دنیا، طبیعت از آغاز تا کنون همواره یکی از خاستگاه‌های هنر بوده و ناب‌ترین آفرینش‌های هنری از آن سرچشمه گرفته است. هرچند پس از قرن نوزدهم با توجه به گسترش روزافزون زندگی ماشینی، الهام گرفتن از طبیعت در آثار ادبی کم رنگ‌تر شده است؛ اما همچنان در اغلب آثار امروزی، رگه‌هایی از طبیعت و نشانه‌های آن، به چشم می‌خورد. البته این حضور چونان هزار سال قبل، نبود؛ بلکه شاعران نو پرداز، با مدد جستن از طبیعت، بسیاری از مفاهیم اجتماعی و سیاسی را به زیبایی نقل کردند و این چنین به صورت غیرمستقیم زبان به انتقادهای تند گشودند. این ویژگی یکی از دلایل توفیق این نوع شعری در جذب مخاطبان جهانی است، زیرا شعر مبارزه و مقاومت را از خشکی و زمختی و تک بعدی بودن می‌رهاند. محمد علی شمس‌الدین در قصیده «فتی الرمان» به وجوه مختلف مقاومت طبیعت اشاره می‌کند، طبیعت در نزد او در وهله اول از جنوب لبنان و روستای خودش - که هویت و هستی شاعر است - تشکیل شده است. شاعر در این قصیده چنین می‌سراید:

... يرفعُ اللهُ غطاءَ الليلِ عن وجهِ القرى / كلَّ صباحٍ / كي تَرَى أَنَّ الأَقاحَ / موغلاً في الصخرِ / أَنَّ الصخرَ دمعٌ و ابتسامٌ / كلَّ عامٍ يترُّ التلجُّ على الأرضِ، و يجري / في ميازيبِ القرى دمعَ الغمامِ / كلَّ عامٍ تنحني فوقَ الرخامِ / وَرَدَّةٌ تحفرُ جرحاً في الرُّخامِ / ... (شمس‌الدین، ۲۰۰۹م: ۱۸۰/۲).

... هر بامداد/ خدا رو انداز شب را از چهره روستاها بر خواهد داشت/ تا ببینی که گل بابونه در دل صخره سخت و محکم جای کرده/ بدین سان سنگ به اشکی و لبخندی (تبدیل شده است) / هر سال برف روی زمین می‌بارد و اشک ابرها در ناودانه‌های روستاها به جریان درمی‌آید/ هر سال بر روی سنگ مرمر گلی خم می‌شود و زخمی بر سنگ می‌زند...

در ابیات مذکور می‌توان «اللیل» را نماد جور و ستم فراگیر، و «صخره» را نماد مقاومت دانست. واضح است که در عبارت «أن الصخر دمع و ابتسام» شاعر با استفاده از پارادوکس (گریه برای صخره) آشنایی زدایی کرده است؛ زیرا صخره نماد خشونت و مقاومت است و به همین روی با اشک تناقض دارد. شاعر با استفاده از واژه «دمع» در صدد است که بگوید: مقاومت با از دست دادن هر یک از نیروهای انقلابی گریه سر می‌دهد، اما این گریه همواره قرین مقاومت نیست، بلکه روزی فرا خواهد رسید که خنده سر خواهد داد، و با استفاده از واژه «ابتسام» به این مطلب اشاره می‌کند. همچنین می‌توان گفت خنده مقاومت به این دلیل است که ریخته شدن هر قطره از خون این شهدا گامی است برای نزدیک شدن به پیروزی!

همانطور که پیشتر نیز عنوان شد، برخی از پدیده‌های نیک طبیعت در اشعار محمد علی شمس‌الدین از کارکرد خوب خارج شده و کارکردی منفی می‌یابند. برف نیز از این دسته واژه‌ها محسوب می‌شود. برف (ثلج) در دیوان شاعر نماد دیکتاتوری و خشونت است، که هر ساله بر سرزمینش فرود می‌آید، و ابر که نماد آمادگی برای نزول باران (انقلاب) است، دیگر قطع امید کرده و به جای باران اشک می‌بارد!، با این تعبیر به وضوح شاعر در پی القای این مطلب است که طبیعت نیز با چنین اعمالی درصدد پیشبرد مقاومت و مجاهدت است.

«وردة» نماد شهید و «رخام» نماد سرزمین شاعر است. شاعر با استفاده از تعبیر «کل عام تنحنی فوق الرخام / وردة تحفر جرحا في الرخام» می‌خواهد بگوید: با شهید شدن هر یک از انقلابیان و دفن شدن او در خاک آن سرزمین، گویا زخمی بر پیکره انقلاب وارد می‌شود. و در ادامه می‌گوید:

...ولبيدأ من الصفر الكلام / كان يا ما كان من عشرين عام / قرية أجهل من مليون عام /

يُنحني بين يديها النهرُ / والريحانُ يهديها السلامُ / وهي أدنى من قطع الغيم أمتاراً / وأعلى في المقام / من مدينةٍ /... (همان).

... بگذار سخن از صفر آغاز شود/ یکی بود یکی نبود، از بیست سال پیش/ روستایی بود زیباتر از یک میلیون سال/ که رودخانه در وسط آن در جریان بود / و ریحان به او درود و سلام هدیه می داد/ و آن روستا چندین متر پایین تر از دسته ابرها بود/ اما مقام آن بالاتر و برتر از شهری.../

شاعر با آوردن «ينحني بين يديها النهر» می خواهد به این مسأله اشاره کند که «نهر» یعنی گروه های انقلابی هنوز در شهر وجود دارند و نابود نشده اند و «ريحان» که نماد آرامش است به این شهر سلام می فرستد و چیزی نمانده که این شهر روی آرامش را ببیند؛ چرا که آمدن عبارت «و هي أدنى من قطع الغيم أمتاراً / وأعلى في المقام / من مدينة» نشان دهنده امید شاعر به برقراری آرامش در وطن است. نزدیک شدن روستا به دسته ابرها نمادی است برای نزدیک شدن انقلابیان به پیروزی. شاعر در عبارت «اعلى في المقام من مدينة» به مسئله شهر گریزی نیز اشاره کرده و مقام روستا را بالاتر از شهر دانسته است.

شاعر در پاره ای از قصاید خود نگاهی عرفانی به طبیعت انداخته است، گویا که وی با طبیعت رابطه ای بسیار عمیق و عارفانه دارد، با تمامی مظاهر آن رمز و راز دارد، نزد او درختان ندا سر می دهند و برایش دست تکان می دهند، و سنگها زبان به گلایه می گشایند! به این ترتیب طبیعت در نزد شاعر مظهری از مظاهر مقاومت و شهامت است، که با تمام مظاهر و قوای خویش در برابر تجاوز متجاوزان ایستاده است.

تَسْتَوْفُّنِي أَحْيَاناً / وَأَنَا أَسْرَعُ فِي خَطْوِي نَحْوَ الْمَمْلُوكِ / أَشْجَارٌ لَا أَعْرِفُهَا / تَتَقَوَّسُ نَحْوِي بِشَمَارٍ دَانِيَةٍ / وَتُنَادِينِي / أَسْأَلُ نَفْسِي / هَلْ لِلْأَشْجَارِ دَمٌ فَيَجْنُ / وَلِلْأَغْصَانِ يَدٌ فَتَلْوَحُ / تَسْتَوْفُّنِي أَحْيَاناً / وَأَنَا أَجْلِسُ فِي بَيْتِي / أَصَوَاتٌ لَا أَعْرِفُهَا / تَأْتِي مِنْ زَاوِيَةٍ / لَمْ تَكْشِفْ لِلضَّوْءِ حَوَاشِيَهَا / أَسْأَلُ نَفْسِي: / هَلْ لِحِجَارَةِ هَذَا الْبَيْتِ فَمٌ / يَحْتَزِنُ الْأَصْوَاتَ وَيُحْيِيهَا؟ (شمس الدين، ۲۰۰۹: ۴۴۵/۱).

(ترجمه: گاهگاه که با سرعت به طرف خانه گام برمی دارم درختانی مرا به خود مشغول می کنند که آنها را نمی شناسم، درختانی که با میوه هایی نزدیک به طرف من خم می شوند، و مرا

صدا می‌زنند، و من از خودم سؤال می‌کنم: آیا درختان خونی دارند تا اینکه اینچنین با من رفتار می‌کنند، و آیا شاخه‌ها دستانشان را به سوی من تکان می‌دهند؟ بعضی اوقات که در خانه نشسته‌ام صداهایی مرا به خود مشغول می‌کند که آنها را نمی‌شناسم، صداهایی که از گوشه‌ای تاریک می‌آید، از خودم سؤال می‌کنم: آیا سنگ‌های این خانه دهان دارند که از خود بانک‌هایی سر می‌دهند؟).

این قبیل اشعار، انسان را به فضایی عرفانی می‌کشاند که کمتر کسی را یارای رسیدن به آن است، فضایی که پیامبران الهی و پیامبر صفتان و عرفا به آن دسترسی دارند. همانطور که در کتاب ارشاد القلوب نقل شده است: خاک و سنگ و درختان به رسول خدا سلام می‌دادند: *فَلَا يَمُرُّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ بِحَجَرٍ وَلَا شَجَرٍ إِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ* (الدبلی، ۱۳۶۸ش: ۲۳۳/۲).

شاعر در قصیده «جبل الريحان يغادر موقعه» می‌گوید:

جبل الريحان أتى / وخفياً مرَّ على قسَماتِ الأرضِ فأيقظَ زنبقاً / تتهالكُ في صحراءِ الشمسِ
ويشربُها العطشُ / كانت أطرافُ عباة / تتخافقُ مثلَ مسيحِ الريحِ وتحمِلُها / عنقاء الوادى الى
النهرِ /... / جبل الريحانِ أتى / فتعالَى يا أودية احتفلي / بمبوطِ ملاك مؤترزٍ بالصعترِ واللبلابِ
(شمس‌الدین، ۲۰۰۹م: ۱۵۰/۱)

کوه ریحان آمد / و مخفیانه بر بریدگی‌های زمین گذشت، زنبقی را بیدار کرد / که در صحرای خورشید جان می‌داد و تشنگی آنرا در برگرفته بود / اطراف عباى او همچون باد تکان می‌خورد / و سیمرخ دره آنرا به سوی رودخانه حمل می‌کرد / ... کوه ریحان آمد / ای دشتها بیایید و جشن بر پا کنید / به سبب فرود فرشته ای که آمیخته به بوی آویشن و پیچک است.

در ترکیب «جبل الريحان» نوعی پارادوکس مشهود است، زیرا «ریحان» بر لطافت و نرمی و کوه بر سختی و استقامت دلالت دارد، اینکه شاعر با استفاده از این ترکیب زیبا بین این دو واژه چنین ارتباطی برقرار کرده است می‌تواند نوعی آشنازدایی باشد. منظور شاعر شاید این باشد که این بار آرامش آمده است تا ماندگار باشد، و به سان کوهی بلند در آنجا جا خوش کند، تا زنبق و دیگر عناصر طبیعت را که در حال جان باختن هستند، و تشنگی و سرخوردگی در بدن آنها رخنه کرده است، نجات دهد. سپس زنبق

به راه می‌افتد و مانند مسیح که خود را به دست طوفان مشکلات سپرد، بالهای خویش را که شاعر آن را به عبا تشبیه کرده است، می‌گستراند و درحالی‌که حامل آرامش است، در پی گستراندن آن در میان تمامی مردمان است و این گونه نیز می‌شود، زیرا شاعر دشت‌ها را نوید می‌دهد که برخیزند و جشن بگیرند. شاعر در این شعر نوعی نوید برقراری آرامش و رسیدن به خوشبختی را سر می‌دهد.

بسی واضح است که اشعار فوق - هرچند که به وضوح بر مقاومت و ایستادگی دلالت دارد- اما بهره فراوانی از رمانتیک نیز در آنها مشهود است. به طور کلی می‌توان گفت: بیان «طبیعت» در آثار هنری در سه شکل کلان وجود دارد: گاهی اوقات «طبیعت‌گرایی توصیفی» است، به این صورت که شاعر خود در دل طبیعت است و به شکل یک گزارشگر هر آنچه را می‌بیند، برایمان بازگو می‌کند. این بازگویی متشکل است از وصف‌هایی دقیق و حساب شده که با عنصر تخیل و آرایه‌های ادبی آمیخته گردیده است و گاهی این توصیفات در اوج بلاغت به رشته تحریر درمی‌آید؛ مانند این شعر از شمس الدین: «قَرِيَّةٌ أَجْمَلُ مِنْ مَلِيونِ عَامٍ / يَنْحَنِي بَيْنَ يَدَيْهَا النُّهْرُ / وَالرَّيْحَانُ يَهْدِيهَا السَّلَامُ / وَهِيَ أَذْنَى مِنْ قَطِيعِ الْغَيْمِ أَمْتَاراً / وَأَعْلَى فِي الْمَقَامِ / مِنْ مَدِينَةٍ /...» (۲۰۰۹: ۲ / ۱۸۰). در مقابل این دسته از آثار توصیفی، نوع دیگری از آثارند که به نوعی «طبیعت‌گرای تقلیدی» هستند، یعنی شاعر و نویسنده خود بسیاری از مناظر طبیعت را ندیده، بلکه آنچه را از دیگران شنیده به تصویر کشیده است.

در مقابل این دو نوع، گونه سوم نیز وجود دارد که شاعر طبیعت را بهانه قرار داده تا در سایه سار آن بسیاری از ناگفته‌ها را بازگو کند. به عبارت دیگر شاعر درباره طبیعت خویش سخن می‌راند تا در لابه لای گل‌ها و درختان به دنبال گمشده خود بپردازد، چه بسا گمشده وی با فرود آمدن فرشته‌ای آراسته به پیچک و زنبق و دو گنجشک همچون جبرائیل و میکائیل و... نمود یابد. هر سه نوع وصف در شعر محمد علی شمس الدین مشهود است، اما می‌توان گفت: هدف اصلی وی از طرح موضوع طبیعت، توصیف زیبایی‌های طبیعی صرف نبوده، بلکه وی طبیعت را بهانه قرار داده تا در سایه سار بیان زیبایی‌های آن، بسیاری از ناگفته‌ها را بازگو کند، به همین دلیل است که بخش بزرگی از

مفردات اشعار شمس‌الدین را دلالت‌هایی شعری تشکیل می‌دهد که به طبیعت و وطنش باز می‌گردد. اما این مطلب بیانگر آن است که شاعر با آگاهی کامل این تاکتیک رمزگونه را برای مبارزه با رژیم اشغالگر، و حاکمیت نامشروع آنها برگزیده است.

۲-۳- ارزش‌های ملی:

از دیگر مفاهیمی که شمس‌الدین به وضوح در خلال اشعار خود استفاده کرده، و همواره در صدد دفاع از آنها بوده، مسائل و ارزشهای دینی و ملی است. وی در توصیف ارزش‌هایی مانند مقاومت، مبارزه، امید به آینده، ظلم ستیزی، شهادت طلبی و... می‌گوید:

... هِنَا الْعِشْقُ التَّحَامُ الْجُرْحُ بِالطَّعْنَةِ / وَالرَّيْحُ فَمَ يُرَوِّى / هِنَا الْبَدْعُ خَتَامٌ / ... حِينَ تَرْتَحُّ
الْمِفَازَاتُ، وَتَأْتِي / بَوْمَةٌ تَنْقُرُ عَيْنَ الْعَاشِقِينَ / لَعْنَةُ الرَّيْحِ هِيَ الرَّمْزُ / الدَّمُ / الصَّمْتُ / الصَّدَى /
الرَّبُّ-الْأُظْفَرُ / آه وَاللَّيْلُ وَ أَنْتِ وَحْدَاءُ: / أَيُّهَا الضَّارِبُ فِي رَمْلِ الْهَوَاجِرِ / عَارِي الصَّدْرِ
كشَمْسٍ عَرَبِيَّةٍ / هَلْ لَكَ الْآنَ بِكَأْسٍ مِنْ نَعَاسٍ؟ (همان: ۳۴/۱).

(ترجمه: ... در اینجا عشق، بهم پیوستن زخم با دشنه است/ و باد دهانی سیراب است/ اینجا آغاز پایان است... وقتی که کویرها بسته می‌شود، و جغدی می‌آید و چشم عاشقان را سوراخ می‌کند/ زبان باد رمز است/ خون است/ و سکوت و پژواک است/ زبان باد همان رب است و چنگال است/ آه از شب و تو و آواز خدا!! ای کسی که در شنزار داغ با سینه ای برهنه حرکت می‌کنی! در گرماگرم خورشیدی عربی/ آیا اکنون جامی از خواب آلودگی می‌خواهی؟).

«ریح» نماد انقلاب است که حال مبارزان را روایت می‌کند. شاعر با آوردن «هنا البدع ختام» پارادوکس زیبایی را به تصویر کشیده است، و گویا در پی این حقیقت است که فاصله ای میان شروع جنبش و پایان آن وجود ندارد، به عبارت دیگر انقلاب در نطفه خاموش می‌شود. «بومة» نماد شومی و نامبارکی است که در اینجا همان اشغالگرانند. «عین» نماد معرفت، «الصدی» نماد نیامدن پاسخ از جانب وطن، «لیل» نماد ستم فراگیر، «شمس عربیة» و «عروس بدویة» هر دو نماد پاکی، و «نحاس» نماد گوش شنوا نداشتن است. اینجا «بیت یاحون» زادگاه شاعر است، جایی که زخم به وصال دشنه افتخار می‌کند، جایی که مردم جان خود را برای آزادی سرزمینشان پیشکش می‌کنند و در مقابل

دشمنان متجاوز، که شاعر با تعبیر کویرها (انسان‌های تهی و بی اصالت) و جغدها (شکارچیان تاریکی) از آنها یاد می‌کند، ایستادگی می‌کنند و خون، سکوت و شنهای متروکه گواه این نبرد نابرابرند. در چنین شرایطی شاعر می‌پرسد: آیا بیت یاحون روی آرامش و آزادی را به خود خواهد دید؟ به این ترتیب شاعر با تعبیر (هنا العشق النحام الجرح بالطبعة) به جایگاه والای شهادت افتخار می‌کند. وی در قصیده «جبل الريحان يغادر موقعه» نیز می‌گوید:

... قَالُوا / مَا كَانَ النَّهْرُ سَوَى سَاقِيَةٍ مِنْ دَمِ الْجَنُوبِيِّنَ / بَكُوا / فَأَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سَبْعَ سَوَاقٍ
لِلدَّمْعِ / وَقَالَ غَدًا / يَأْتِي مِنْ سِرْدَابِ الدَّمْعِ فِتْنَى / وَيَسْجُرُ هَذَا النَّهْرَ بِصَرَخَتِهِ / ... (۲۰۰۹: ۱۴۹/۱).

(ترجمه: گفتند/ رودخانه جز جویی از اشک جنوبی‌ها نیست/ که گریسته‌اند/ و خداوند هفت مجرای اشک برای آنها عنایت کرد/ و گفت فردا/ از سرداب اشک جوانی خواهد آمد و این رودخانه را با فریاد خود آتشین خواهد کرد).

«عنقاء» همان ققنوس یا پرندۀ افسانه‌ای است که در خاکستر جان می‌سپارد و خود به خاکستر تبدیل می‌شود آنگاه از آن خاکستر ققنوسی دیگر بر می‌خیزد. این پرندۀ نماد جان فشانی برای خیزشی دیگر است، همچون مسیح که برای خیزش دوباره خود را بر سر راه طوفان مصیبت‌ها قرار داد. «نهر» نماد دسته‌های انقلابیان است که برای رسیدن به خلیج (تمام مردم و پیوستن آنان به انقلابیان) در جریان است. شاعر اوج مظلومیت جنوبی‌ها را اینگونه توصیف می‌کند که این انقلابیان سرنوشتی جز شهادت ندارند و این رودخانه‌ای که انقلابیان در آن حرکت می‌کنند تا به خلیج برسند سرشار از اشک شده است و آنها برای گریستن به مجاری اشک بیشتری نیاز دارند و از این رو خداوند به آنها هفت مجرای اشک عطا فرمود تا آنگاه که اشک آنان تمام شد خداوند آنها را سیراب نماید. از سوی دیگر، شاعر ناامید نیست و مردمش را به ظهور منجی و وصول به پیروزی نوید می‌دهد.

نیز در قصیده «فتی الرمان» کشته شدن در راه وطن را مایۀ سربلندی و عزت می‌داند و فرد شهید در روز قیامت با این عزت و سربلندی در پیشگاه خداوند حاضر خواهد شد.

فَمُ تَأْمَلُ / كُلُّ مَنْ مَاتَ عَلَى جَلْجَلَةِ الْأَوْطَانِ قَامَ... يا صديقي / إنما الجرحُ انسجامٌ /
ويدُ الآسي على الجرحِ انسجامٌ / فَتَقَدَّمْ مثمماً أنت / ومددُ الآن كَفْكَ / إن قَلْبِي موجعٌ حتَّى
الجَمَامِ / أو جَعْتُهُ طفلةَ الرمانِ... (۲۰۰۹: ۱۸۰/۲).

(ترجمه: بایست و بنگر! / هر که مرد با صدای زنگ وطن دیده از دل خاک بیرون کشید/
... ای دوست من / به درستی زخم انسجام است/ و دست طیب بر روی زخم انسجام است/
جلو بیا مانند خودت/ و اکنون دست خود را دراز کن/ قلب من مالمال از درد است / کودکی
رمان آن را به درد آورده است/...).

شاعر شهادت را مایه اتحاد مردم می‌داند و غم و ناراحتی را پیوند و انسجام قلب‌ها
بر می‌شمارد و از مردمش می‌خواهد با حضور و همراهی سرشت پاک و اولیه خود
التیام بخش زخم و درد هم باشند؛ و در ادامه همان قصیده می‌گوید:

... جَاءَ صَيَّادٌ رَمَى عِنْدَ الظَّلامِ / فَاهْتَزَّ قَلْبُ اللَّيْلِ / صَيَّادُونَ فِي الْوَادِي / وَذُنْبٌ فِي
السُّحُوفِ / وَالشُّجَيْرَاتُ عَلَى السَّفْحِ / يَعْرِبُهَا الذُّهُولُ / تَنْعَفُ الرِّيحُ بِيوتِ الْقَرْيَةِ الْخَضْرَاءِ /
وَالنَّارُ اسْتَفَاقَتْ فِي السُّهُولِ... (همان).

(ترجمه: ... صیادی آمد و در تاریکی تیری انداخت/ و قلب شب تکان خورد/ شکارچیان
در دره اند/ و گرگی در کشتزارها/ و درخت‌های جوان که بر دامنه کوهند/ به وحشت افتاده‌اند/
طوفان به خانه‌های روستای سبز می‌وزد/ و آتش در دشتهای بیدار می‌شود)

شاعر حضور دشمن را با تعبیری مانند «صیاد، شکارچیان، گرگ، طوفان» به تصویر
می‌کشد، و این حضور را مایه ننگ و حقارت می‌داند، و می‌گوید که دشمن با
حضورش آغازگر دشمنی و جنگ بوده است، اما سرانجام خواهد دید که چگونه آتش
انقلاب و خیزش مردم، آنان را از پای در خواهد آورد، و در ادامه قصیده می‌افزاید:

... يا صبایا قريةَ الرمانِ / شيعن القتيلِ / وانتشلن السماءَ من آبارِهِ / حتَّى السماءِ / وتخصبنِ /
تخصبن له عند الرحيلِ / جرحه كان لنا خبزاً و ماءً... (همان: ۱۸۱).

(ترجمه: ... ای دختران روستای الرمان کشته را تشییع کنید / آب را از چاههای آن بردارید/
حتی از آسمان / خضاب کنید/ خضاب کنید برای او هنگام سفر/ زخم او نانی برای ما بود و
آبی...).

منظور از قتل کسانی است که در راه وطن و مجاهدت کشته شده‌اند، به این ترتیب این

شهیدان که بر اثر تجاوز دشمن و جنایتکاران جان به جان آفرین تسلیم کردند، باعث سرزندگی و شادابی ما شدند، به همین دلیل باید آنها را با آب (بئر = چاه آب) - که نماد پاکی و طهارت است - شست. اگر «جرح» را به معنای مقاومت و انقلاب بدانیم، در این صورت باید گفت: مقاومت شهدا عامل نجات ما از گرسنگی بود، زیرا اگر جوانانی مانند این شهید به مقاومت نمی‌پرداختند، دشمنان آب و نان را بر ما می‌بستند و به همین جهت است که باید شهادت آنان را ارج نهیم ... سرانجام شاعر قصیده را چنین پایان می‌دهد:

قَلْبِي عَلَيْكَ / أَيُّهَا الْأَخْضَرُ مِثْلَ الشَّجَرَاتِ / أَيُّهَا التَّبَعُ الَّذِي يَحْضُنُ نَارَهُ / أَنْتَ أَدْرِي / كَيْفَ
تَنْشَقُّ الْمَحَارَةَ / مِنْ ثَقُوبِ الطَّيْنَةِ الْعَمِيَاءِ / وَجَهًا لِلْحَيَاةِ / أَنْتَ أَدْرِي / كَيْفَ أَنْ الظُّلْمَاتِ / تَنْهِي
فِي الشَّمْسِ، كَيْفَ الصُّبُوتِ / عَرَفَهَا فِي الْقَلْبِ يَمْتَدُّ / وَعَرَقٌ فِي الْفُصُولِ / يَا فَتَى الرِّمَانِ / قَدْ أَنْ
الرَّحِيلُ / فَلِمَاذَا / أَيُّهَا السَّرُّ الْجَنُوبِيِّ الْجَمِيلُ / بَدَدْتُكَ الطَّلَقَاتِ / أَبْدَعْتُكَ الطَّلَقَاتِ
(همان: ۱۸۲)

(ترجمه: قلبم با تو است / ای سبز همانند سبزی درختان / ای تنباکویی که آتشش را بغل می‌کند / تو بهتر می‌دانی / چگونه صدف از روزنه‌های گل بسته / روی خود را به زندگی باز می‌کند / تو بهتر می‌دانی / چگونه تاریکی‌ها در خورشید پایان می‌یابند، چگونه عشق و دلدادگی در اعماق قلب جای می‌گیرد؟ و چگونه این عشق به فصول وجود دارد؟ / ای جوان رمان / وقت سفر فرا رسیده است / چرا / ای راز جنوبی زیبا / شلیک‌ها تو را نابود کرد / تو را آفرید؟). «أخضر» همان جوانی است که همچون درختان سبز می‌تواند رشد کند و ببالد و به ثمر بنشیند و برای انقلاب مفید باشد. شاعر او را به تنباکویی تشبیه کرده که برای سوخته شدن به سمت آتش حرکت می‌کند یعنی آن جوان نیز برای به ثمر نشستن انقلاب از جان خویش می‌گذرد و همچون صدف که راهی برای حیات می‌یابد آن شهید نیز بعد از شهادت برای همیشه در دل مردمانش زنده خواهد بود. «ظلمات» نماد جور و ستم و شمس نماد پاکی و از بین برنده تاریکی و جور و ستم است. شاعر با آوردن عبارت «بَدَدْتُكَ الطَّلَقَاتِ / أَبْدَعْتُكَ الطَّلَقَاتِ» می‌خواهد بگوید: درست است که گلوله‌ها جان تو را گرفته‌اند اما حقیقت آن است که جان تازه‌ای به ما بخشیده‌اند چون تا ابد در یاد و خاطره مردمان سرزمینت جاودان خواهی ماند، شاعر به مدح و ستایش

نوجوان شهید اهل روستای «کفر رمان» می‌پردازد و از عمق وجود از مرگ نوجوان شهید گداخته می‌شود.

۳- نتیجه

ادبیات مقاومت لبنان، از تلاش در راستای استحکام شکوفایی نیروهای مثبت، جهت مقابله با ظلم و دشمنی بهره گرفته و بارقه امید را در قلب مردم روشن نموده و افق‌های وسیعی را در راستای مقاومت و پایداری می‌گشاید، به همین روی شاعران مقاومت لبنان از سویی جنایت و اشغالگری و درد و رنج را به صورت صادقانه به تصویر می‌کشند و از سویی دیگر از کرامت و عزت مردم حماسه سازی می‌کنند و توجه مردم را به مقاومت در برابر اشغالگری برانگیخته و آنها را به دفاع از اعتقادات خود مشغول می‌کنند. به همین دلیل تأثیر شعر آنها از سلاح مقاومت کمتر نیست. بُعد مقاومت در دیوان محمد علی شمس‌الدین بخش قابل توجهی از اشعار وی را تشکیل می‌دهد. شمس‌الدین در استفاده از رمزهای شعری خود بیشتر به رمزهای دینی و مذهبی روی آورده است. این شاعر از چنان فرهنگ شعری غنی به ویژه در بعد مقاومت برخوردار است که بدون علم و شناخت کافی فرهنگ شعری او امکان فهم و پی بردن به مفهوم اشعار غیرممکن و یا دشوار است.

پی‌نوشت‌ها

۱. آسیه نام دختر شاعر است.
۲. مصاحبه اختصاصی با شاعر، طی فرصت مطالعاتی از تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۷ تا لغایت ۱۳۹۱/۲/۱۷ ش تحت نظارت پروفسور اسعد خیرالله مدیر گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه امریکایی بیروت (الجامعة الامیرکية فی بیروت) در آن زمان.
۳. لیچ، زبان شناس انگلیسی، آشنایی زدایی را به هشت دسته تقسیم کرده است ۱- واژگانی ۲- آوایی ۳- نوشتاری ۴- نحوی ۵- معنایی ۶- گویشی ۷- سبکی ۸- زمانی (باستانگرایی). اما به طور کلی می‌توان آن‌ها را در دو دسته تقسیم بندی کرد ۱- معنایی ۲- ساختاری (موکارفسکی، ۱۳۷۱ش: ۹۵/۲-۹۲).

منابع

- ديلمي، حسن بن محمد، ارشادالقلوب، قم، منشورات الشريف الرضي، ١٤٠٩ق/١٣٦٨ش.
- زياد، توفيق، عن الأدب و الأدب الشعبي، بيروت، دار العودة، لاط، ١٩٧٠م.
- زيتون، علي مهدي، لغة محمدعلي شمس الدين الشعرية، بيروت، حركة الريف الثقافية، الطبعة الأولى، ١٩٩٦م.
- شفيعى كدكنى، محمدرضا، شعر معاصر عرب، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم، ١٣٨٠ش.
- شكري، عالي، أدب المقاومة، بيروت، دار الآفاق الجديدة، ١٩٧٩م
- شمس الدين، محمدعلي، الأعمال الشعرية (جزأين)، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، الطبعة الأولى، ٢٠٠٩م.
- كنفاني، غسان، الآثار الكاملة، مؤسسة غسان كنفاني، دارالطبعة للطباعة و النشر، لاط، لاتا. محفوظ، محمد، الواقع العربي و تحديات المرحلة الراهنة، لبنان، بيروت، دارالشرق للثقافة، ٢٠٠٣م.
- مصطفوى نيا، سيد محمد رضى و ديگران، مقاومت در شعر امين توفيق زياد، ادبيات پايدارى، دانشگاه باهنر کرمان، شماره چهارم، ١٣٩٠ش
- منصورنژاد، محمد، دين و هويت، تهران، انتشارات تمدن ايرانى، چاپ اول، ١٣٨٥ش.
- ميرمحمدى، داود، هويت ملي در ايران، تهران، انتشارات تمدن ايرانى، چاپ اول، ١٣٨٣ش.
- موكارفسكى، يان، زبان معيار و زبان شعر (كتاب شعر)، ترجمه احمد اخوت، اصفهان، ١٣٧١ش.